

## چرا خود را متعلق به تلاش "کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری" می دانم؟

حسن وارث، ۱۵ اوت ۲۰۰۵

چندی پیش طوماری در حمایت از "کمیته پیگیری برای ایجاد تشکلات کارگری مستقل و آزاد" به دستم رسید که آن را امضا کرده و حمایت خود را از این اقدام کارگری اعلام کردم. این اقدام کارگری مورد حمایت من به عنوان یک سوسیالیست است بدین دلیل ساده که تعدادی کارگر در مقابل بورژوازی، تشکلات دولتی کارگری و سازمان جهانی کار، دور هم جمع شدند تا صدای خود را به گوش جهان برسانند. جمع شدن کارگران در مقابل بورژوازی اقدامی قابل دفاع و پشتیبانی است. از نظر من، دفاع از هر نوع تشکل مستقل کارگری، مستقل از این که چه گرایشی بر آن حاکم است، باید بی قید و شرط باشد. هر عمل طبقاتی کارگران علیه بورژوازی و دولت آن، و یا در دفاع از خود، بنا بر تعریف قابل دفاع می باشد.

مدتی بعد جریانی دیگر از طبقه کارگر ایران، تحت عنوان "کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری" به وجود آمد. من حمایت خود را از این جریان نیز اعلام کردم، در وهله اول به همان دلیلی که در بالا ذکر کردم. اما، من نه تنها از کمیته هماهنگی حمایت می کنم بلکه اصولاً اتخاذ نوع تشکل و گرایشی را که این کمیته معرفی می کند به طبقه کارگر توصیه می کنم.

دلیل اصلی ای که خود را به لحاظ اصولی متعلق به کمیته هماهنگی می دانم این است که اولاً عمدتاً از فعالین کارگری تشکیل شده است. و دوماً این تشکل بر پایه اصل "طبقه کارگر تنها به نیروی خود رها می شود" ایجاد گردیده است. این یک اصل پایه ای برای من در فعالیت سیاسی و طبقاتی است. به اختصار دلایل خود را در اهمیت این اصل بیان می کنم.

۱\_ ماهیت اصلی سوسیالیسم مارکسی، چه تاریخی و چه از نظر تنوریک، این بوده است که رهایی طبقه کارگر، و بشریت بعنوان ماحصل این رهایی، با اتکا به طبقات دیگر ممکن نیست. بخش بزرگی از تنوری های مارکس اساساً در تقابل با سوسیالیسم تخیلی و پرودونیسیم شکل گرفت که هر دو مبارزه طبقاتی کارگران را عامل اصلی رهایی نمی دانستند بلکه چشم به طبقات و آحاد خیرخواه طبقات بالا داشتند. این که تکوین مارکسیسم حول اصل طبقه کارگر به نیروی خود رها می شود صورت گرفته است هنوز در مورد حقانیت این اصل چیزی نمی گوید. چرا که ممکن است که تاریخ مسیر نادرستی پیموده باشد و یا ممکن است که مارکس نیز اشتباه کرده باشد. به اعتقاد من، بدون اتکا به نیروی طبقه کارگر رسیدن به مطالبات فوری طبقه کارگر و نابودی نظام سرمایه داری امکان پذیر نیست.

۲\_ مشکلات طبقاتی کارگران اساساً مشکلات حقوقی نیستند که تعدادی خیر و اقشار دیگر با اعلام حق و حقوق برای کارگران دستاوردی برای کارگران به ارمغان آورند. معضلات طبقه کارگر معضلاتی اجتماعی اند که در حوزه قانون و حقوق انعکاس یافته اند. حتی اگر قانون اساسی یک جامعه ای حق تشکل را برای کارگران به رسمیت بشناسد اگر کارگران در یک توازن قوای اجتماعی نتوانند طبقه سرمایه دار را وادار به برسمیت شناختن حق تشکل کنند، آن حق روی کاغذ باقی خواهد ماند. و حتی اگر برخی از کارگران بتوانند تشکلات خود را ایجاد کنند، این تشکل ها در عمل غیر موثر و ناکارآمد باقی خواهند ماند. به عنوان مثال، اگر چه حق تشکل در آمریکا برسمیت شناخته شده است ولی تنها حدود ۱۰ درصد کارگران متشکل هستند و این امر اساساً از ضعف بودن طبقه کارگر در مقابل بورژوازی نشئت می گیرد. لذا، حتی در حوزه مطالبات صنفی و اقتصادی خرد نیز کارگران با اتکا به نیروی خود و مبارزه طبقاتی می توانند به آنچه می خواهند برسند. به عنوان مثال، در حوزه یک واحد تولیدی، هر چه تعداد کارگران در مبارزه علیه سرمایه دار خودی بیشتر باشد احتمال پیروزی بیشتر خواهد بود. در غرب، اتحادیه های کارگری، قبل از این که پای میز مذاکره روند از اعضای خود برای اعتصاب نظر خواهی می کنند و هنگامی که اکثریت بیشتری از اعضا به اعتصاب رای دهند، این خود اهرم قوی و اصلی در دست اتحادیه در پای میز مذاکره می باشد. هر چه کارگران بیشتری در عرصه مبارزه اقتصادی علیه سرمایه دار در صحنه وجود داشته باشند سرمایه داران و دولت ها بیشتر روی کارگران حساب می کنند و احتمال عقب نشینی آن ها و پیروزی کارگران بیشتر خواهد بود.

۳\_ مهمتر از این، طبقه کارگر نمی تواند روی دستاوردهای صنفی و اقتصادی خود در چارچوب نظام سرمایه داری در دراز مدت حساب کند، چرا که طبقه سرمایه دار می تواند در مواقعی که توازن قوا به نفع او تغییر می یابد، این دستاوردها

را باز پس بگیرد. لذا طبقه کارگر تنها با متحول کردن نظام سرمایه داری، انقلاب علیه نظام سرمایه داری، نابودی شکاف طبقاتی و کار بیگانه و از بین بردن مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و توزیع می تواند موقعیت فرودست خود را ریشه ای حل کند. این امر نیز تنها از دست خود کارگران برخوردار آمد. به عنوان مثال، برای اینکه طبقه کارگر بتواند قدرت سیاسی را از دست بورژوازی در بیاورد باید دست به یک انقلاب سیاسی بزند و این انقلاب سیاسی بدون حضور فعال و آگاهانه کارگران، نتیجه ای جز جابجا شدن قدرت سیاسی به دست جناح های متنوع بورژوازی نخواهد داشت. بدون کسب کامل قدرت سیاسی، طبقه کارگر نمی تواند کار اصلی خود را شروع کند و کار اصلی طبقه کارگر این است که انقلاب اجتماعی (اقتصادی) خود را سازمان دهد و استثمار را از میان بردارد. ریشه مصائب کارگران در اقتصاد سرمایه داری نهفته است و این روابط تولیدی سرمایه دارانه که بر پایه استثمار و کار بیگانه بنا شده است موجب می شود طبقه کارگر فرودست باقی بماند. انقلاب در این روابط تولیدی تنها با حضور فعال خود کارگران ممکن خواهد بود. کس دیگری نمی تواند به جای کارگران کار بیگانه را از بین ببرد و روابط استثمار در پروسه کار و تولید را از میان بردارد.

به عبارت دیگر، برای این که طبقه کارگر بتواند به انقلاب اجتماعی خود دست بزند باید به نیروی خود متکی باشد. این ابتدا در متشکل شدن در حوزه محیط های کار و تولید خود را نشان می دهد. متشکل کردن طبقه کارگر در حوزه های سیاسی نیز برای براندازی بورژوازی ضروری است و برای انقلاب اجتماعی حضور اجتماعی طبقه کارگر ضروری است.

کمیتة هماهنگی از همان ابتدا حول این اصل بنا شده است. این استنتاج به هیچ وجه صرفاً از نحوه شکل گیری کمیتة هماهنگی در مقابل کمیتة پیگیری اتخاذ نمی شود. حتی اگر کمیتة هماهنگی هیچ چیز در مورد اصل "طبقه کارگر تنها به نیروی خود رها می شود" نگفته باشد، محتوای سیاست اتخاذ شده آن گویای تعهد به این اصل است. تاکنون در عمل نیز این کمیتة به این اصل پایبند مانده است و اینکه در آینده نیز چنین خواهد بود نامعلوم است. این کمیتة ممکن است در ابتدا با تعداد معدودی آغاز کرده باشد ولی از آنجایی که حضور نیروی طبقه کارگر بعنوان یک نیروی اجتماعی را در عمل سیاسی خود ضروری می داند در جوهر وجودی خود و در فعالیت خود می تواند و این ظرفیت را دارد که طبقه کارگر را به عنوان یک نیروی متحد و قوی به عرصه اجتماع بیاورد. با الهام از این اصل است که کمیتة خود را یک تشکل کارگری نمی داند، هر چند که هزاران کارگر از او حمایت کنند. کمیتة می خواهد تشکل کارگری ای ایجاد کند که برای نابودی نظام سرمایه داری تلاش می کند و از آنجایی که نابودی نظام بدون حضور میلیونی و اجتماعی کارگران و سازمان یابی آنها در محیط کار و تولید ممکن نیست فعالیت این کمیتة تعاون در میان طبقه را دامن خواهد زد، نه تفرقه. مبارزه مشترک علیه سرمایه داری را دامن خواهد زد، نه همکاری با آن را. علت وجودی کمیتة در ذات خود متحد کننده طبقه کارگر است هر چند که این روند توسط مبارزه با گرایشات بورژوازی در میان طبقه کارگر صورت می گیرد.

۴\_ کمیتة هماهنگی با معرفی نوع جدیدی از تشکل، یعنی تشکل ضد سرمایه داری طبقه کارگر، خودآگاهی نوینی را به جهان اعلام می کند و معضل بزرگی از جنبش سوسیالیستی کارگران را حل می کند. از ربع چهارم قرن ۱۹ به بعد جنبش کارگری به تقسیم کاری که بورژوازی به او تحمیل کرده بود تن داده است بدین معنی که کار سیاسی و کار توده ای را از هم جدا کرده است. بورژوازی در آلمان در حوزه سیاست حول احزاب خود متشکل می شد و در عرصه اقتصاد نیز تشکلات خود را زده بود. طبقه کارگر نیز احزاب سیاسی خود را جدا از تشکلات توده ای خود، از قبیل اتحادیه ها، ایجاد کرد. این واقعیت، معضلات جدیدی را پیش روی سوسیالیست ها قرار داد. به عنوان مثال سوسیالیست هایی مانند لوکزامبورگ، لنین، لوکاچ و گرامشی در مورد رابطه احزاب با تشکلات کارگری و رابطه هر دو با طبقه اندیشیدند و بحث کردند. این معضل دهه ها در جای خود لاینحل باقی ماند. این تقسیم کاری که نظام سرمایه داری به طبقه کارگر تحمیل کرده بود دهه ها به جای خود باقی ماند. (من در اینجا به این نمی پردازم که آیا این ضرورت تاریخی و اجتناب ناپذیر بود و یا یک اشتباه قابل رفع). هیچ مارکسیستی صحبت از ایجاد تشکل کارگری ای که هم کار سیاسی و هم اقتصادی کند را نمی کرد بلکه تنها از آن صحبت کردند که بعد از انقلاب و کسب قدرت سیاسی، طبقه کارگر خود هم قوه مقتنه خواهد بود و هم قوه اجرایی و هم قوه قضایی. به عبارتی تنها بعد از انقلاب بود که طبقه کارگر باید با تقسیم کار بورژوازی که در حوزه فعالیت های اجتماعی به طبقه کارگر تحمیل شده بود تعیین تکلیف می کرد. بسیاری از سوسیالیست ها نتوانستند درس صحیحی از شکست انقلابات کارگری در قرن ۲۰ بگیرند، نتوانستند توضیح دهند که چه کار می شود کرد تا نتیجه انقلابات کارگری حکومت حزبی نشود. به دلایلی، چپی که مدافع نمایندگی سیاسی طبقه کارگر بود، اما به بحران افتاد. احزاب سیاسی مدعی کارگر، چه احزاب کمونیست و چه احزاب سوسیال دموکرات، به بحران افتادند و دیگر نتوانستند حمایت توده ای طبقه کارگر را پشت سر خود داشته باشند. اکنون سال هاست که احزاب کمونیستی حاشیه ای شده اند و احزاب سوسیال دموکرات به احزاب لیبرال دگرذیبی کرده اند. در طی ۴ دهه گذشته تحولات و توسعه های اقتصادی عمیقی نیز در سطح جهان صورت گرفته

است که دیگر فعالیت به شکل سابق را امکان پذیر نمی کند. (من در جایی دیگر تا حدودی در مورد این تحولات صحبت کرده ام).

۵\_ تشکل ضد سرمایه داری طبقه کارگر می تواند هم کار سیاسی و هم مبارزات حول مطالبات اقتصادی طبقه کارگر را در کنار هم سازمان دهد که هم برای کسب مطالبات کارگران در چهارچوب سرمایه داری مناسب است و هم برای اعمال قدرت کارگران بعد از کسب قدرت سیاسی کارایی دارد.

۶\_ در نگاه اول، آغاز فعالیت کمیته هماهنگی به نظر تفرقه انگیز می رسد و این امر برخی را نگران کرده است که این عمل کمیته هماهنگی موجب تفرقه و شکاف در میان طبقه کارگر شده است که نفع آنرا تنها بورژوازی و دولت آن خواهد برد چرا که کمیته هماهنگی می توانست به تلاش تعداد دیگری از کارگران که جلوتر از او آغاز کرده بودند بپیوندد. به دو دلیل اصلی، به نظر من این نگرانی معتبر نبوده و پایه ای واقعی ندارد هر چند که انگیزه ایشان را می ستایم.

۷\_ اول اینکه، تنوع در ایجاد تشکل کارگری يك نقطه ضعف نیست، بلکه يك نقطه مثبت است. برای طبقه کارگر به طور کلی، و به ویژه برای طبقه کارگر ایران که هیچگاه نتوانست در مقیاس سراسری و نهادینه شده تجربه شرکت و ایجاد تشکلات کارگری را داشته باشد، بسیار آموزنده و مفید است که به روش های گوناگون در جاهای مختلف متشکل شود. این تفرقه نیست. در موقع مناسب، اگر پا بگیرند، این تشکلات می توانند دست به اتحاد عمل در مقابل بورژوازی و دولت آن بزنند. جوهر اقتصادی عصر حاضر، عصر گلوبال، انباشت بر اساس نیروی کار منعطف است. به نفع طبقه کارگر است که در امر ایجاد تشکلات کارگری انعطاف نشان دهد. (دیوید هاروی در کتابش "شرایط پسادرنیسم" ماهیت اقتصادی عصر جدید را کمی توضیح می دهد).

۸\_ دوم اینکه، قدرت موثر طبقه کارگر به عنوان يك طبقه در وهله اول در این نیست که يك تشکل سراسری واحد داشته باشد. بلکه در این است که این نوع تشکل سراسری چه نوع تشکلی می باشد و محتوای سیاسی آن چه می باشد. به عنوان مثال، طبقه کارگر سوند دارای يك تشکل سراسری اتحادیه ای می باشد ولی از آنجایی که گرایش حاکم بر آن رفرمیسم است، در مقابل بورژوازی غیر موثر است و اساسا همکار بورژوازی در سازمان اجتماعی تولید است. در کوتاه مدت، ممکن است این گونه به نظر آید که نیروی کمی طبقه کارگر ایران حول دو تشکل، متفرق و تقسیم می شود. ولی از آنجایی که فلسفه وجودی کمیته هماهنگی این است "طبقه کارگری تنها به نیروی خود رها می شود"، تقویت و پیشرفت کمیته هماهنگی توان متشکل کردن کل طبقه کارگر ایران را دارد. در میان مدت و دراز مدت، رشد و پیشرفت کمیته هماهنگی و در صورت ایجاد تشکل ضد سرمایه داری طبقه کارگر و پیشرفت آن، اتحاد طبقاتی مستحکم تری میان کارگران به وجود خواهد آمد. کسانی که نگران توازن قوای طبقاتی کارگران در مقابل طبقه سرمایه دار و دولت آن هستند، بهتر است کمیته هماهنگی را تقویت کنند تا تشکل ضد سرمایه داری طبقه کارگر ایران پا بگیرد. تقویت این تشکل، نه تنها يك تقویت اقتصادی است بلکه همچنین تقویت سیاسی طبقه کارگر ایران نیز می باشد.

۱۰\_ تا آنجایی که مباحث اعلام شده کمیته هماهنگی و افراد متنفذ تشکیل دهنده آن را دنبال کرده ام، قصد این کمیته ایجاد تشکلات ایدئولوژیک نیست. کسی قرار نیست امتحان ایدئولوژیک از کارگران خواهان عضویت در تشکل ضد سرمایه داری بگیرد. بحث حتی این نیست که کارگران متشکل شده در آن باید يك گرایش داشته باشند. همه کارگران مستقل و علی رغم عقایدی که دارند می توانند به عضویت تشکل ضد سرمایه داری در بیایند. موضوع اصلی و تاکید این رفقا بر استقلال طبقاتی کارگران است. میگویند تشکل کارگری همان طور که از نامش بر میآید باید کارگری باشد. استقلال طبقاتی باید اصل تخطی ناپذیر تشکلات ضد سرمایه داری کارگران باشد. این پافشاری بر استقلال کامل تشکلات کارگری از بورژوازی نه تنها جریان "ضد کارمزدی" را در طیف چپ در میان جنبش کارگری قرار می دهد، بلکه مشخص تر صحبت کنیم، این جریان تعیین یافته سوسیالیسم مارکسی می باشد. جریان کارگری ضد کارمزدی يك جریان سوسیالیستی مارکسی است و بهتر است توسط تمامی سوسیالیستها مورد پشتیبانی قرار بگیرد. سوسیالیسم مارکسی زمانه ما همین است که می بینیم، هر چند که با سوسیالیسمی که تاکنون می شناسیم متفاوت باشد. اینکه رفقا در کمیته هماهنگی صحبت از مبارزه با گرایش سندیکالیسم و چپ فرقه گرا می کنند و این مبارزه را می خواهند تا سطح تشکلات توده ای بسط دهند بدین معنی نیست که آن ها می خواهند تفرقه در طبقه کارگر ایجاد کنند. هیچ کس نمی تواند مارکس را متهم به ایجاد تفرقه در میان طبقه کارگر کند اگر وی بیرحمانه علیه گرایش باکونینسم تا حد اخراج باکونین از انترناسیونال اول مبارزه می کرد. بر عکس، از زاویه وحدت طبقاتی کارگران و استقلال طبقاتی بود که مارکس حاضر به عقب نشینی در مقابل آنارشیسم نبود. کارگران کاغذ

سفیدی نیستند که تنها در تشکلات حزبی می توان افکار سیاسی را در آن نوشت. کارگران خود دارای گرایشات سیاسی هستند که حاضرند تا حد مرگ برای افکار و آرمان خود مبارزه کنند. مبارزه گرایشات در درون تشکلات توده ای کارگران يك واقعیت تاریخی است. و تاریخ نشان می دهد که تشکلات توده ای نمی توانند حامل گرایشات قوی اجتماعی در میان خود در طولانی مدت و پایدار باشند. در کانادا به عنوان مثال، اتحادیه ها در دهه های ۲۰، ۳۰ و ۴۰ شاهد مبارزات همه جانبه ای میان کمونیسم و سوسیال دموکراسی در درون خود بودند به حدی که سوسیال دموکراسی تنها توانست با اخراج و حتی ترور کمونیست ها بر اتحادیه ها حاکم شود. هیچ کس نمی تواند مبارزه این گرایشات در میان تشکلات توده ای را تحت عنوان وحدت طبقه کارگر از میان بردارد. هیچ گرایشی با نصیحت های اخلاقی و وحدت طلبانه از امر خود کوتاه نیامده و نخواهد آمد. جریان ضد کارمزدی، از جمله کمیته هماهنگی، میخواید از همان اول با گرایشات شناخته شده مبارزه کرده و صف خود را از آن جدا کند. کدام تشکل توده ای کارگری را می توان نشان داد که در دراز مدت گرایشات اصلی اجتماعی در آنها همزیستی مسالمت آمیز داشته اند؟ آن کسانی که از کمیته هماهنگی انتقاد می کنند که چرا به کمیته پیگیری نپیوسته اند عملاً می خواهند مبارزه گرایشات را به بعد موکول کنند. این اتلاف وقت و انرژی است و میتواند اثرات مخربی بر مبارزه جویی و تشکل یابی طبقه کارگر داشته باشد. بیاد داشته باشیم که سوسیالیسم مارکسی صدمات سنگینی از گرایشات رفرمیسم و چپ فرقه ای خورده است. مبارزه بین آنها جدی و همه جانبه است. آنها آشتی ناپذیر هستند. این را تجربه به ما نشان داده است. گرایش سوسیالیسم مارکسی باید از همان ابتدا تکلیف خود را با جریانات مخرب روشن کنند. شفافیت، صراحت و قاطعیت همواره به نفع طبقه کارگر است. این تعیین تکلیف موجب تفرقه در میان طبقه کارگر نیست. سلطه رفرمیسم و چپ فرقه گرا بر تشکلات کارگری تفرقه بیشتری در میان کارگری ایجاد می کند. از آنجایی که گرایش ضد کارمزدی و سوسیالیسم مارکسی، از "طبقه کارگر تنها به نیروی خود رها می شود" آغاز می کند، این مسئله شور و هیجان بیشتری در میان طبقه کارگر ایجاد خواهد کرد و باعث می شود کارگران هر چه بیشتری متشکل شوند. در حالی که، تشکلی که مورد سلطه رفرمیسم و یا چپ فرقه گرا قرار گیرد نه تنها نمی تواند کل طبقه کارگر را به صحنه بیاورد بلکه بمرور زمان حمایت کارگران متشکل را از دست خواهد داد. داستان اتحادیه ها در غرب هم اکنون داستان آب رفتن اعضای آن هاست. بسیاری از کارگران به این دلیل که فرقی بین وجود یا فقدان اتحادیه نمی بینند و یا اساساً اتحادیه ها را حامی سرمایه می بینند عضو آنها نمی شوند. تلاشی که کمیته هماهنگی آغاز کرده است می تواند موجب تحرك طبقاتی بیشتر کارگران شود و تعداد بیشتری از کارگران را متشکل کند.

۱۱ \_ تلاش رفقا در کمیته هماهنگی ممکن است پا بگیرد، یا ممکن است شکست بخورد. ممکن است با حمله لجام گسیخته بورژوازی به آن، این تلاش ناکام بماند. پیگیری گرایش ضد کارمزدی در ایران و تعیین آن در تشکلات کارگری میتواند طبقه کارگر ایران را به سوی رهایی نزدیکتر کند. فراتر از این مسئله می تواند برای طبقه کارگر دیگر کشورها نیز به عنوان الگو مطرح شود.